

# شبکه تعهدات پنهانی آمریکا

مؤلف: Terry L. Deibel

مترجم: دکتر کرسی سیاست امنیت ملی در دانشگاه ملی جنگ آمریکا

Foreign Policy: منبع  
Number 67 Summer 1987

## متحده تثبیت کرد.

به این ترتیب اتحادیه های ناتو و آنزوس (پیمان اتحاد استرالیا - نیوزیلند - ایالات متحده) به منظور حراست از آندسته از مراکز صنعتی که برای تعادل درازمدت جهانی قدرت حیاتی بودند یعنی اروپای غربی، ژاپن، استرالیا و نیوزیلند، طرح ریزی شد. این پیمانها گرچه در اصل بیشتر به منزله وسایل ایجاد اعتماد سیاسی برای کشورهای که در معرض تهدیدات و خرابکاریهای کمونیستی قرار داشتند پیش بینی شده بود ولی به صورت یک قدرت واقعی بازدارنده در برابر حمله درآمد.

تصادفی نبود که این پیمانها ایالات متحده را با جوامع همفکر و پیشرفته ای که دارای دولت های

دموکراتیک و منافع مشترک بودند، پیوند داد. بسیاری از این روابط به وسیله پیوندهای شخصی و فرهنگی، زبان مشترک، یا همکاری های زمان جنگ، تحکیم می شد. پس جای شگفتی نیست که به رغم مناقشه با نیوزیلند بر سر دیدار ناوهای هسته ای، جنگ بازرگانی با ژاپن و اروپای غربی، و بحرانهای ادواری ناتو در مورد کشمکشهای خارج از منطقه، این مناسبات هنوز هم استوارترین روابط امنیتی آمریکا باشد.

دومین دسته از پیمانهای آمریکا که در دوره ریاست جمهوری آیزنهاور با مذاکرات جان فاستردالس، وزیر امور خارجه، منعقد شد، گرچه از لحاظ ظاهری به تعهدات ترومن - آچسن شباهت داشت، در عمل، از حیث انگیزه و ماهیت متفاوت بود. این تعهدات غالبا بر اساس پیمانهای رسمی قرار داشت، چند جانبه بود و سازمانهای دفاعی به وجود می آورد. بدین ترتیب ناتو و آنزوس از طریق سازمان پیمان آسیای جنوب شرقی (سیتو) و به نحو غیرمستقیم تر، سازمان پیمان مرکزی (سنتو) و پیمان هائیی با کره جنوبی و تایوان، به هم متصل شدند. پیمانهای دالس، بدون اینکه هدف های استراتژیک تعهدات آچسن را داشته باشد، تدابیری تاکتیکی به منظور مطرح ساختن احتمال عملیات تلافی جویانه اتمی آمریکا در بحرانهای منطقه ای بود. در حالی که بحرانهای امنیتی منطقه ای برای توجیه حمله اتمی به مسکو ناکافی به نظر می رسید، پیمانهای دالس این امر را باور کردنی می ساخت. سیتو برای حفاظت مواضع غرب در هند و چین، پس از شکست فرانسه در دین بین فو، در سال ۱۹۵۴، در نظر گرفته شده بود. سنتو در سال ۱۹۵۵ هنگامی که اتحاد شوروی از طریق مصر و جمال عبدالناصر به خاورمیانه رخنه کرد، از بطن پیمان بغداد برآمد، اتحاد با تایوان به منظور دفاع در برابر جمهوری خلق چین، پس از حملات این کشور بر جزایر کموری و ماتسو، و پیمان با کره جنوبی به قصد تثبیت ترک مخاصمه لرزانی که به جنگ کره در سال ۱۹۵۳ پایان داد، صورت گرفت.

پیمانهای آیزنهاور - دالس، به عنوان واکنش خاصی برای جلوگیری از گسستگی خط محدودسازی، بسیاری از ناگامی های مشترک تعهدات امنیتی ایالات متحده در جهان سوم را متحمل گردید. کشورهای طرف این توافق ها دارای ظرفیت صنعتی اندک بودند و در ترازوی قدرت جهانی وزن چندانی

نداشتند. چهاردهه از زمانی که آمریکائیان از پیروی اندرز تامس جفرسن مبنی بر «تعهدات دست و پاگیر» دست برداشته اند، میگذرد. از سال ۱۹۷۰ ایالات متحده بابت پیمانهای امنیتی باجهدل کشور، نخست در دوره ریاست حزب دموکرات و سپس دولت جمهوری خواه، سنت یکصد و پنجاه میلیون دلار را ترک گفت. این پیمانها، شاید بیش از هر گروه دیگر از اقدامات آمریکا به سیاست خارجی، سیاستهای جهانی بعد از جنگ را تا به امروز شکل

دهند. از دوران تعهدات هری ترومن و دوایت آیزنهاور تا کنون تحولاتی صورت گرفته، لکن سالهای اخیر دوباره شاهد ایجاد یک شبکه جهانی امنیت هردو حزب بوده است. تعهدات جدید حکومت های کارتر - فورد که بیشتر بر پایه جهان سوم قرار دارد، هم از لحاظ شکل جغرافیایی و هم از لحاظ عملکردی، اساسا با تعهدات پیشین متفاوت است. شبکه کارتر - فورد از حیث انگیزه اصلی یعنی محدود ساختن اتحاد شوروی وجه مشترک اصلی است. چندی از پیمانها را نیز دربر می گیرد. تعهدات کارتر - ریگان هم به تعهدات دیگر، برای سیاست خارجی آینده آمریکا پی آمدهای مهمی

ساختار امنیتی نوین، غیرمستقیم و پراکنده است. ایالات متحده می خواهد تحت سعودی، و همراه با آن، عرضه نفت به غرب، حراست کند. بنابراین عمان و سومالی قراردادهایی بسته که اجازه ایجاد و استفاده عملیات نظامی در این کشورها را به آمریکا می دهد. حکومت ریگان می خواهد از چریکهایی که علیه اشغال افغانستان با شوروی می جنگند، حمایت کند. قرارداد کمک نظامی به ارزش ۳/۲ میلیارد دلار با پاکستان منعقد شده است. ریگان درمانده کردن دولت نیکاراگوئه را اولویتی درجه اول می داند. از همین رو ایالات متحده در هند و راس دست به مانورهای گسترده زده و آموزش ضد ساندنیستی کنترا پشتیبانی می کند.

وزیر ساختار امنیتی نوین، کاهش نسبتا زیاد قدرت آمریکا نهفته است. چه از نظر جنگت بودجه یا عدم موازنه بازرگانی با ژاپن بنگریم، چه در رشد بی های نظامی شوروی، یا شکست های آمریکا در مجمع عمومی سازمان ملل، بیست میدان مانور تعیین کنندگان خط مشی آمریکا، تنگ ترمی شود. نتیجه به نحو روزافزون مجبور می شوند که سیاست را باقول و وعده بیانند. و با تعهدات جدید، تعهدات قدیم را تقویت نمایند و نیز برای ایجاد پیمان بیشتر درجهانی متلاطم، تلاش کنند.

بازنگری به تعهدات اولیه در دهه های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰، بسیاری نکات را در آخرین تعهدات بر ملا می شود. گروه اول، که توسط ترومن و وزیر دفاع دین آچسن، به وجود آمد، به وسیع ترین معنای کلمه، استراتژیک بود. اشرف دولت آمریکا از ایده «اداره مشترک جهان با شوروی» (که در دوران جنگ به آن امید می رفت) و روی آوردن به روش محدود سازی اتحاد شوروی، این تعهدات دگرگونی های فراوانی را در سیاست خارجی ایالات



نداشتند. این کشورها نه تنها ضعیف‌تر از آن بودند که به تحکیم قدرت کمک کنند، بلکه به پشتیبانی نسبتاً وسیع آمریکا نیاز داشتند. در واقع، عهد نامه‌های دالس، دست کم تا اندازه‌ای ایالات متحده را مسئول حفظ تعدادی از رژیمهای خود کامه قرار می‌داد. این تعهدات بر پیوندهای محدود فرهنگی و منافع ناچیز متقابل تکیه داشت و لذا ۲۵ سال بعد همه آنها جز پیمان کره از بین رفته بود. در اجرای سرسختانه یکی از این پیمان‌ها، یعنی سیتو بود که ایالات متحده در ویتنام جنگید و در این جریان وحدت نظری را که در منطقه پیرامون سیاست محدودسازی وجود داشت، از میان برد. معذک، نفی همه این اتحادها به طور کلی، اشتباه خواهد بود. نخست آنکه اندیشه محدود ساختن شوروی بیشتر مناسب دوره توانائی نظامی محدود آن کشور بود تا امروز که تقریباً برابری استراتژیک وجود دارد. به علاوه، این تعهدات در زمانی که برنامه‌های اجتماعی داخلی در صد بسیار کمتری از تولید ملی را جذب و اقتصاد آمریکا بیش از ۴۰ درصد از کالاها و خدمات دنیا را تولید می‌کرد، میسر بود. مهم‌تر از همه اینکه اتحادهای مذکور احتمالاً اعتماد لازم برای نمو اقتصادهای فعلا لرزان در کرانه اقیانوس آرام و همچنین پیوندهای اجتماعی که آهسته آهسته نوعی احساس منافع متقابل و تفاهم فرهنگی را بوجود می‌آورد، فراهم ساخته است.

### گسترش مجدد تعهدات امنیتی

هر چند ارتباطات ایجاد شده توسط کارتر و ریگان در تاکید بر جهان سوم با اتحادیه‌های دالس وجه مشترک دارند، ولی تقریباً به همان اندازه با تعهدات قبلی متفاوتند که دو گروه اول (تعهدات ترومن و آیزنهاور) بودند. مثلاً هیچ یک از این تعهدات جدید نه مبتنی بر پیمان است و نه صورت چند جانبه دارد. ساختار پراکنده و بی‌خاصیت سیستم امنیتی جدید، نتیجه جنبی سیاستهای خارجی و دفاعی بزرگتر است و به اندازه‌ای حساسیت‌های جهان سوم را محترم می‌شمارد که اگر دالس زنده بود، به حیرت می‌افتاد. تعهدات کارتر-ریگان، گرچه محصول به باخاستن دوباره آمریکا است، لکن فشارهای وارد شده بر قدرت آمریکا در دوران بعد از ویتنام را هم منعکس می‌کند. بی‌شک، نه کارتر و نه رای دهندگانی که او را در سال ۱۹۷۶ انتخاب کردند، انتظار نداشتند که حکومت وی دست به گسترش مجدد تعهدات امنیتی آمریکا بزند. اما وقوع یک رشته حوادث در اواسط دوره زمامداری او (سقوط شاه ایران، دومین بحران نفتی، پیروزی ساندنیست‌ها در نیکاراگوئه، بحران گروگانگیری در ایران، و تهاجم شوروی به افغانستان) همگی، دفاع شدید از منافع آمریکا را لازم نمود. در نتیجه در سال ۱۹۷۹، حکومت کارتر به تقویت پیوندهای امنیتی قدیم و برقراری پیوندهای تازه پرداخت.

این حکومت در خاور دور، برنامه خود برای خارج کردن سربازان آمریکایی از کره را لغو کرد. آنگاه رئیس جمهور به سنول رفت و اعلام کرد «تعهد نظامی در قبال امنیت کره استوار، بیرومند و پایدار است» کارتر با تغییر موضع دوپهلوی و سر در گم دولت آمریکا پس از زوال سیتو در ۱۹۷۷، به نخست وزیر تایلند گفت که واشنگتن «عمیقاً به تمامیت، آزادی، امنیت و مصونیت مرزهای تایلند متعهد است». و سپس این تعهد را با ارسال تجهیزات و مهمات به تایلند تقویت کرد.

در این حین حکومت کارتر نه تنها با جمهوری خلق چین روابط دیپلماتیک برقرار نمود، بلکه با ارائه تکنولوژی و باره‌ای تجهیزات نظامی، به این مناسبات ارزش استراتژیک بخشید. هارولد براون، وزیر دفاع کارتر، در ژانویه سال ۱۹۸۰ به منظور تأیید اقدامات مکمل در زمینه امور دفاعی و دیپلماسی، از پکن دیدن کرد. اگرچه در این جریان می‌بایست به پیمان امنیتی با تایوان پایان داده شود، لکن کنگره به طوریکه جنبه در چهار چوب قانون روابط با تایوان مورخ ۱۹۷۹ این تعهد را مجدداً مورد تأیید قرار داد و اعلام کرد که ایالات متحده همچنان در مقام مقاومت در مقابل تهدیداتی خواهد بود که امنیت این جزیره را به خطر می‌اندازد و توسل به قوه قهریه علیه آن را به عنوان «تهدید صلح» تلقی خواهد کرد. در ضمن حکومت کارتر به وارد آوردن فشار علنی بر ژاپن برای تقبل هزینه‌های دفاعی بیشتر و حمایت از همکاری‌های سیاسی و نظامی میان اعضای «ASEAN» پرداخت و ضمناً در ۱۹۷۹ ی قرارداد ۵۰۰ میلیون دلاری برای حفظ پایگاههای نظامی در فیلیپین منعقد کرد.

حکومت کارتر همچنین نشان داد که به حفظ تعهدات سابق و قبول تعهدات جدید نیز متعهد است. در ۱۹۸۰ دولت آمریکا سلاحهای ضد شورش به پادشاه مراکش فروخت تا علیه چریکهای پولیساریو در مناقشه صحرای غربی به کار رود، برای به دست آوردن تسهیلات و مقابله با پشتیبانی شوروی از اتیوپی، با سومالی دست اتحاد داد و بعد از حمله‌ای که به شهر مرزی قفصه صورت گرفت مذاکراتی را در زمینه تحویل تجهیزات

نظامی با تونس آغاز کرد.

اما مهم‌ترین گسترش تعهدات امنیتی آمریکا در آخرین سالهای حکومت کارتر، در خاورمیانه صورت گرفت. توافق‌های صلح کمپ دیوید در سال ۱۹۷۸، متضمن اعطای تضمین‌های کلان مالی و امنیتی به مصر و اسرائیل بود. در مورد مصر، ایالات متحده جریان تحویل انبوه جنگ افزار را آغاز کرد که به ۲۰ میلیارد دلار در خلال یک دهه بالغ می‌گردد. به اسرائیل تضمین‌های امنیتی جدید داده شد.

کارشناسان فنی آمریکائی در مواضع شبه جزیره سینا مستقر شدند و برای تأمین کمبود نیازهای نفتی اسرائیل، قول کتبی داده شد. به علاوه به موجب توافق نامه منضم به پیمان صلح مصر و اسرائیل، واشینگتن متعهد می‌شد «اقدامات جبرانی»، شامل تقویت حضور خود، تدارک تجهیزات نظامی اضطراری، یا اقدامات نظامی، در صورتی که نقض پیمان صلح، اسرائیل را تهدید کند، بپذیرد.

مهم‌ترین جنبه سیاست خاورمیانه‌ای کارتر عبارت از یک گسترش قسمتی در تعهدات آمریکا نسبت به منطقه‌ای از جنوب غربی آسیا بود که حکومت برای این هدف در نظر گرفته بود. نخست، کارتر در صدد برآمد که

ساختار امنیتی نوین، غیر مستقیم و پراکنده است. ایالات متحده آمریکا می‌خواهد از سلطنت سعودی و همراه با آن، عرضه نفت به غرب حراست کند، بنابراین با کنیا، عمان و سومالی قراردادهایی بسته که اجازه ایجاد و استفاده از تسهیلات نظامی در این کشورها را به آمریکا می‌دهد.

تعهدات کارتر-ریگان، گرچه محصول به باخاستن دوباره آمریکا است، اما فشارهای وارد شده بر قدرت آمریکا در دوران بعد از ویتنام را هم منعکس می‌کند.

تهاجم شوروی به افغانستان در سال ۱۹۷۹ نشان داد که ایالات متحده نمی‌تواند به طرز جدی از ناحیه‌ای در فاصله ۹۰۰۰ مایلی، آنهم با چند نانو و نیروی سبک اسلحه واکنش سریع دفاع کند.

از سقوط شاه به نظام‌های میانه رو عرب بویژه عربستان سعودی، دلگرمی اطمینان دهد. براون در فوریه سال ۱۹۷۹ به ریاض رفت و «بهترین آموزش تجهیزات دنیا» را وعده داد. در ماه مارس همان سال ونس وزیر خارجه تایلند کرد که ایالات متحده «تمامیت ارضی و امنیت عربستان سعودی را از منافع بنیادی تلقی می‌کند». حکومت آمریکا به منظور تقویت این تعهدات، در مارس ۱۹۷۹ که یمن شمالی مورد حمله یمن جنوبی قرار گرفته بود، یک کشتی نظامی ۳۹ میلیون دلاری در اختیار آن کشور قرار داد و کارتر هواپیماهای مجهز به سیستم هشدار و کنترل هوایی (آواکس) را به منطقه فرستاد تا جریان جنگ یمن و همچنین جنگ ایران و عراق در اکتبر ۱۹۸۰، از آسیای عربستان سعودی در برابر رخنه خارجی حفاظت کنند.

قسمت دوم تعهد حکومت کارتر در قبال آسیای جنوب غربی، تقویت نیروهای آمریکائی در آنجا بود. در نیمه دوم سال ۱۹۷۹ ایالات متحده حضور نظامی خود را به ۲۰ تا ۳۰ نانو جنگی، از جمله دو نانو هواپیما، و نیز یک کشتی آبی - خشکی یا ۱۸۰ نفر تفنگدار، افزایش داد، و چند اسکادران جنگنده را در انجام ماموریت‌های تمرینی متعدد، گسیل داشت. به علاوه، نیروی واکنش سریع (RDF) به مشترکاتش در شرق آسیا مستقر در آمریکا، برای آمادگی خارج، تشکیک شد. در اواسط سال ۱۹۸۰، در مبارزات حاضر به صد هزار نفر ذخیره برای RDF در نظر گرفته شد، که تجهیزاتشان از قبل، در کشتی باری در اقیانوس هند آماده می‌گردید.

اما تهاجم شوروی به افغانستان در ۱۹۷۹ نشان داد که ایالات متحده نمی‌تواند به طرز جدی از ناحیه‌ای در فاصله ۹۰۰۰ مایلی، آنهم با چند نانو و نیروی سبک اسلحه واکنش سریع، دفاع کند. بنابر این، سومین و



تیم‌های غیر استراتژی کارت‌ر تلاش‌های دیپلماتیک برای دستیابی به  
 همکاری بود که بتواند در صورت اعزام یک نیروی بزرگ آمریکایی در  
 صورت، مورد استفاده قرار گیرد. در اینجا حکومت آمریکا با مساله‌ای  
 روبرو شد هر قدر که پنتاگون مشتاق مالکیت یا کنترل و پایگاه‌ها بود، و هر  
 چه که رهبران محلی اعیان‌خواستار حضور فیزیکی آمریکا به خاطر  
 کردن نگرانی‌های خود  
 زبانت قابلیت اتکاء به این کشور بودند، دیگر در دهه ۱۹۸۰، شرایط ایجاد  
 به گونه‌ای که زمانی پشتوانه پیمانهای دالس بود، وجود نداشت. رهبران  
 عربی، که بیم داشتند به سرنوشت شاه دچار آیند، نمی توانستند  
 همکاری آشکار با ابرقدرتی را که به اسرائیل اسلحه و پول می داد  
 و دشمنان خواستار درگیری نظامی آمریکا- شوروی در منطقه هم نبودند.  
 این حکومت کارت‌ر به جای خواستن پایگاه، از چند کشور دستچین  
 از قبیل اقیانوس هند درخواست کرد تسهیلات خود را برای آموزش های  
 صلح و کاربرد نظامی در مواقع بحرانی، در اختیار نیروهای آمریکایی  
 بدهد. در عوض، واشینگتن از همکاری امنیتی دراز مدت با آنها استقبال  
 می کرد و بهبود تسهیلاتشان به هزینه آمریکا و ادامه کمک های اقتصادی و

یافته بود. همچنین راه تازه‌ای برای تعهدات امنیتی خارجی بدون پیمان یا  
 پایگاه‌های رسمی تعبیه کرده بود، راهی که با دنیای ماوراء بحار در دوران پس  
 از استعمار و حال و هوای بعد از ویتنام در داخل آمریکا، همخوان باشد. سلسله  
 تعهدات جدید ایالات متحده، می بایست با موافقت نامه های مربوط به  
 دسترسی به تسهیلات و سرمایه گذاریهای تاسیساتی، کمک های نظامی،  
 فروش جنگ افزار، دیدارها و اطمینان بخشی های سطح بالای سیاسی  
 مستحکم گردد. جانشین کارت‌ر ناچار بود که با بغض و خشم این روش عملیاتی  
 را پیگیری کند.

### اشتغال ذهنی عقیدتی

حکومت کارت‌ر با همه جسارتی که در افزودن به تعهدات امنیتی ایالات  
 متحده داشت، بیشتر از سر ضرورت در برابر حوادث واکنش نشان میداد  
 تا بر اساس اعتقاد. اما برای حکومت ریگان، تحکیم و توسعه اتحاد‌های آمریکا  
 عنصر درجه اول در راه اعاده قدرت آمریکا بوده است. این مقصود، به هدف  
 ترومن برای استفاده از اتحاد‌ها بعنوان ابزار یکپارچه کردن قدرت نظامی دنیای  
 آزاد، علیه بلوک شوروی شباهت دارد. اما در ضمن، حکومت ریگان آنچه را که



رونالد ریگان



جیمی کارتر



جان فاستر دالس



دوایت ای. ایزن‌هاور

دولت کارت‌ر در آسیای جنوب غربی کشف کرد، درک می کند: متحدانی از جهان  
 سوم، برای متجلی ساختن قدرت نظامی خود آمریکا حیاتی اند. همان گونه که  
 جورج شولتز، وزیر خارجه طی نطقی در مرکز مطالعات بین المللی در اتلانتا،  
 در فوریه ۱۹۸۳ بیان کرد: «ایالات متحده نمی تواند تنها از طریق عملیات خارج  
 از آمریکا و اروپا، از منافع خود دفاع کند. ما برای داشتن حق حمل و نقل،  
 سوختگیری و استفاده از پایگاهها، به همکاری کشورهای جهان سوم  
 نیازمندیم.»

لیکن انگیزه واقعی حکومت ریگان از توجه به پیوندهای امنیتی در جهان  
 سوم، در دلنگرانی این حکومت از «امپراتوری شوروی» نهفته است.  
 در حالیکه کارت‌ر اهدافی را با توجه به نظم جهانی تعقیب می کرد مثل محدودیت  
 انتقال تسلیحات، عدم گسترش هسته‌ای، و حقوق بشر - که غالباً متحدان  
 ایالات متحده را بر می آشفند، ریگان این هدف‌ها را به مرتبه فرعی وحاشیه‌ای  
 در مبارزه میان ابرقدرتها تنزل داده است. وی سیاست آمریکا در جهان سوم را به  
 دو بخش تقسیم کرده است: یک بخش تشدید فشار علیه دوستان و متحدان  
 شوروی از قبیل تانیکارا گوئه، دیگر حمایت از کشورهایی که در مقابل بلوک  
 شوروی در کنار حکومت او خواهند ایستاد. مثل دوره دالس، حالا هم برپا  
 ساختن اتحادیه‌ها نه تنها مهمترین تاکتیک، بلکه هدف اصلی مبارزه، و شیوه‌ای  
 برای پیروزی در مبارزه جهانی بوده است.

از همین رو ریگان در مقام نامزد ریاست جمهوری، سلف خود را به ضعف  
 و عجزی متهم کرد که متحدان ایالات متحده را وادار ساخته است تا «پانگراه  
 نتیجه بگیرند که آمریکا در اجرای وظایف خود به عنوان رهبر جهان آزاد، بی  
 میل یا ناتوان است.» و در منصب ریاست جمهوری، استدلال نمود که ایالات

را پیشنهاد می کرد و علناً یا تلویحاً به آنها در برابر حمله خارجی اطمینان  
 قابل حمایت می داد. همه چیز می بایست دور اندیشانه باشد، با کنترل  
 بر ایران، بدون پیمانهای رسمی، و با حضور آمریکا در زمان صلح در  
 منطقه. چنانکه برژنفسکی، مشاور سابق امنیت ملی در کتاب خود بنام  
 «تول ۱۹۸۲» نوشت: «برای آنکه القاء کنیم که حساسیت های  
 کشورهای منطقه را می شناسیم و در عین حال به اندازه کافی اطمینان  
 می دهیم از بابت آمریکا به آنها بدهیم، چیزی ملایم تر از یک اتحاد رسمی  
 وجود ندارد.»

تیم همین فرمول، تیم های مذاکره کننده آمریکا، در سال ۱۹۸۰ با کنیا،  
 عمان و سومالی موافقت نامه هائی منعقد کردند. اگر چه سعودی ها در فوریه  
 ۱۹۷۹ پیشنهاد براون در مورد ساختن یک پایگاه آمریکایی در قلمرو خود  
 میزبانی کردند، ولی بعداً انور سادات رئیس جمهور مصر، اجازه تاسیس  
 «ایستگاه پایگاه» در راس بناس در دریای سرخ به منظور تسهیل اعزام ۱۸۰۰۰  
 سرباز و سرویس دادن به پیشرفته‌ترین هواپیماهای جنگی را صادر کرد.

کارت‌ر با اعلام دکترینی در ۲۳ ژانویه سال ۱۹۸۰، بر این تمهیدات سرپوش  
 داد دکترینی که یاد کسانی را چون ترومن و آیزنهاور که سازنده اتحاد‌های  
 امنیتی بوده، زنده می کرد. تعهد چنین بود که ایالات متحده، در صورت لزوم، با  
 یک نیروی نظامی، هر تلاشی از خارج «به قصد کنترل منطقه خلیج فارس»  
 مقابله خواهد کرد.

در ژانویه سال ۱۹۸۱، هنگامی که کارت‌ر از مسند خود کناره رفت، ایالات  
 متحده راه درازی در جهت تحقق این وعده پیموده، و در این مسیر به یک رشته  
 پیمان امنیتی جدید با گروه بسیار متفاوتی از کشورهای جهان سوم، دست



متجده باید روشن سازد... که ما در کنار دوستان و متحدان خود مثل مصر، اسرائیل و سودان خواهیم ایستاد، و هیچ «سقوطی اتفاق نخواهد افتاد». (در سال ۱۹۸۵، کودتائی جعفر نمیری رئیس جمهور سودان را که از دیدار کاخ سفید به کشورش باز می گشت، سرنگون کرد.) بر این اساس ریگان، در نخستین سخنرانی خود به عنوان رئیس جمهوری، به متحدان آمریکا اطمینان داد که ایالات متحده «وفاداری را با وفاداری جبران می کند».

حکومت ریگان با چنین اعتقاداتی، تکنیک های مربوط به تعهدات کارتر را گسترش بیشتری داده و روشهایی هم از خود ابداع کرده است. این حکومت، مساعی کارتر را در جهت دستیابی به پایگاه، با صرف هزینه های نظامی معتنا به در خلیج فارس و جاهای دیگر دنبال گرفته است. پروژه های ساختمانی، هر یک با هزینه ای معادل ۵۰ تا ۶۰ میلیون دلار، در مومباسا، کنیا و پایگاه دریائی بربره در سومالی تکمیل شده و بیش از سیصد میلیون دلار به مصرف بهبود وضع چهار پایگاه هوائی در عمان رسیده است. دولت ریگان در سال ۱۹۸۲ اجازه استفاده از پایگاه های هوائی مراکش برای حمل و نقل اضطراری و آموزش نیروهای آمریکائی را بدست آورد و برای اصلاح پایگاه هوائی سیدی سلیمان در نزدیکی کازابلانکا، ۵ میلیون دلار خرج کرد. ضمناً گفته می شود که در سال ۱۹۸۴ موافقت عربستان سعودی را برای استفاده از تسهیلات این کشور در صورت تهاجم شوروی یا بروز بحرانی خارج از کنترل در منطقه، به دست آورده است. این تسهیلات به نیروهای واکنش سریع که در سال ۱۹۸۳ از فرماندهی مرکزی مانند آنهایی که پنتاگون در اقیانوس اطلس، آرام و نیمکره جنوبی دارد، برخوردار شده، اختصاص یافته است.

حکومت ریگان در زمینه تعهدات در آمریکای مرکزی، با اندک تفاوت، دست به یک ابتکار تاکتیکی زد. ایالات متحده، از سال ۱۹۸۳، اجرای یک سلسله تمرینات نظامی به مقیاس وسیع را با شرکت ۳۵۰ تا ۵۵۰۰ سرباز و اغلب با همکاری نیروهای هندوراس، آغاز کرد. بسیاری از این تمرین ها میلیونها دلار هزینه زیربنائی داشته، از جمله برای حفر چاه، جاده سازی، پل سازی، باندهای فرود و نصب رادار. در ضمن ایالات متحده در پایگاه هوائی پالمرولا و در گوشه و کنار کشور هندوراس بین ۸۰۰ تا ۱۶۰۰ سرباز با دوره های تعویضی ۶ ماهه نگه می دارد. اگر چه حکومت ریگان در سال ۱۹۸۴ درخواست هندوراس برای انعقاد پیمان اتحاد را رد کرد، ولی خود وی در سال ۱۹۸۵ قول داد که ایالات متحده برای حمایت از مساعی هندوراس در دفاع از خود در صورت وقوع «حمله مسلحانه» از جانب نیروهای کمونیست، کمک به موقع و موثر، خواهد داد، و بدین ترتیب تعهد آمریکا را تصریح کرد.

حکومت ریگان به مراتب بیش از سلفش بر همکاری امنیتی به منظور تقویت پیوندهای دفاعی با جهان سوم، تکیه کرده است. اعتقاد حکومت به اینکه توسعه جهان سوم فقط با استراتژی های بازار آزاد و فعالیت بخش خصوصی عملی است، دست او را باز گذاشته تا کمک های خارجی را جدا از برنامه های توسعه، به سوی تجهیز و آموزش نظامی تغییر دهد. از سال ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۶، کمک های اقتصادی رسمی ایالات متحده، عملاً ۸ درصد کاهش یافته، در حالیکه کمک های امنیتی با ۱۳۰ درصد افزایش به ۱۰/۳ میلیارد دلار بالغ شده که شامل ۶۰۰ درصد افزایش کمک های بلاعوض آمریکا به صورت تجهیزات نظامی به متحدان ایالات متحده در همین دوره می باشد. افزایش کمک نظامی به مراکش، عمان، سومالی، کره جنوبی و سودان، بین ۵۰ تا ۱۰۰ درصد بوده و جهش هنگفت از ۱۰۰ تا بیش از ۲۰۰۰ درصد، در کمک به مصر، السالوادور، هندوراس، پاکستان، تایلند و تونس، غالباً به بهانه مذاکرات برای دسترسی به تسهیلات یا پایگاهها، انجام گرفته است.

تعهدات کارتر - ریگان، تنگناهای قدرت آمریکا در دوره بعد از ویتنام را منعکس می کند.

سیاست تعهدات ریگان، حمایت ایالات متحده از اتحادهای منطقه ای، به منزله جایگزین مدرن تعهدات مستقیم چندجانبه عهد دالس را نیز شامل می شود. مثلاً ASEAN - مرکب از برونئی، اندونزی، مالزی، فیلیپین، سنگاپور، و تایلند در سال ۱۹۶۷ به عنوان پیمانی اقتصادی برپا شد، اما این سازمان بعد از پیروزی کمونیست ها در ویتنام در سال ۱۹۷۵، جان گرفت. امروزه کشورهای عضو، مبادله اطلاعاتی دارند، مشترکاً علیه شورشیان مراقبت می نمایند، و به تمرینات رزمی دریائی مشترک دست می زنند. موافقت نامه های تدافعی پنج قدرت، منعقد در سال ۱۹۷۱، این کشورها را به استرالیا، نیوزیلند، و بریتانیا، توسط این سه کشور و از طریق آنزوس و ناتو به ایالات متحده، پیوند میدهد. آمریکا گرچه عضو ASEAN نیست، برای دفاع از تایلند متحده، پیوند میدهد.

و فیلیپین مستقیماً تعهدات قانونی دارد. به علاوه فروش اسلحه آمریکائی به این کشورها از ۹۱۶ میلیون دلار در مدت ۷ سال، از ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۸، به ۲۲۷ میلیارد دلار از سال ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۵، یعنی دوره گسترش تعهدات کارتر، ریگان، جهش داشته است. این پشتیبانی نظامی با حضور مرتب وزیر خارجه، نشست های ماه ژوئن وزیران خارجه ASEAN و دیدار ۱۹۸۶ ریگان با سران این کشورها در جاکارتا، پایتخت اندونزی، و اظهارات وی در اکتبر سال ۱۹۸۶ مبنی بر اینکه ایالات متحده «از تعهدات ما در قبال کشورهای ASEAN غفلت نخواهد کرد»، تحکیم گردیده است.

یک اتحاد منطقه ای دیگر، مورد حمایت حکومت ریگان، شورای همکاری خلیج فارس است. این گروه دفاعی پس از وقوع جنگ ایران و عراق به وسیله عربستان سعودی و شیخ نشین های کوچک خلیج فارس، یعنی بحرین، کویت، عمان، قطر و امارات عربی متحده، تشکیل شد. هر چند واشنگتن با هیچ یک از این کشورها پیمان اتحاد رسمی ندارد، پشتیبانی آمریکا از این گروه نظامی، آشکار است. ریگان، دکترین کارتر را به مورد تهدید قرار گرفته نظام های خلیج فارس از داخل نیز شمول داد و در یک کنفرانس خبری در اکتبر ۱۹۸۱ اعلام کرد که «ما اجازه نخواهیم داد عربستان سعودی ایران

حکومت کارتر با همه جسارتی که در افزودن به تعهدات امنیتی آمریکا داشت، بیشتر از سر ضرورت در برابر حوادث واکنش نشان می داد تا بر اساس اعتقاد، اما برای حکومت ریگان تحکیم و توسعه اتحادهای آمریکا، عنصری درجه اول در راه اعاده قدرت آمریکا بوده است.

حکومت ریگان به مراتب بیش از سلفش بر همکاری امنیتی به منظور تقویت پیوندهای دفاعی با جهان سوم تکیه کرده است.

از سال ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۶ کمکهای اقتصادی رسمی ایالات متحده عملاً ۸ درصد کاهش یافته، در حالی که کمکهای امنیتی با ۱۳۰ درصد افزایش به ۱۰/۳ میلیارد دلار بالغ شده است.

دیگری بشود. علاوه بر این، دولت آمریکا در سال ۱۹۸۲ توانست فروش فروند هواپیمای آواکس را، که محور سیستم ۴ میلیارد دلاری دفاعی در منطقه است، به تصویب کنگره برساند. در واقع، ایالات متحده، در سال مالی ۱۹۸۱-۸۲ تا ۱۹۸۵-۸۶، نزدیک به ۱۵ میلیارد دلار جنگ افزار به شوریه همکاری خلیج فارس فروخت و بیش از ۹۰ میلیون دلار کمک نظامی به آنها داد.

دولت ریگان در ضمن کوشیده است که گروه های دفاعی منطقه ای را آمریکا نزدیک تر سازد. اگرچه اقدامش در سال ۱۹۸۳ برای تجدید حیات شورای دفاعی آمریکای مرکزی علیه نیکاراگونه شکست خورد، ایالات متحده بین ۲۰ تا ۳۰ میلیون دلار صرف تسلیح و تعلیم واحدهای خدمات در نیروهای پلیس کارائیب شرقی کرد تا سیستم امنیت منطقه ای را ایجاد کند. به افسران پلیس دومینیکا، گرانادا، گرنادین، سن کیتز و نوهویس (St. Kitts and Nevis)، سن لوسیا، و سن ونسان، و همچنین نیروهای ارتشی آنتیگوا، باربادوس، و باربودا، آموزش تاکتیک های ضدشورش داده شد و در حدود ۲۰ تن از این عده، نخستین تمرین خود را با سربازان آمریکائی، در سپتامبر سال ۱۹۸۵ برگزار کردند.

از این گذشته، دولت ریگان برای رونق دادن به اتحادهای قبیه سه کوشیده است. مثلاً در حالیکه حکومت کارتر با تنفیذ قوانین عدم هسته ای، پاکستان را رنجاند و ضیاءالحق رئیس جمهور این کشور، با تخمین ۴۰۰ میلیون دلاری سه ساله آمریکا، به پاکستان، بعد از افغانستان را رد کرده ریگان در سال ۱۹۸۱ در این قانون تغییراتی داد.



که اعطای کمک پنج ساله ۳/۲ میلیارد دلاری، به موجب موافقت نامه مصوب ۱۹۵۹، به پاکستان میسر شد. همچنین، حکومت ریگان با توافق نامه همکاری استراتژیک با اسرائیل در سال ۱۹۸۳، که طی آن به ریزی توپخانه، مانورهای مشترک و انباشتن تجهیزات آمریکایی در اسرائیل، یک اتحادیه دیرپای غیر رسمی با این کشور را بنیاد گذاشت. دولت ریگان با واکنش های قاطعانه در مواقعی که شرکای امنیتی آمریکا مورد تهدید قرار گرفته اند، در زمینه پای بندی این کشور به تعهدات استراتژی به وجود آورده است.

دکامی که لیبی در سال ۱۹۸۶-۸۷ دست به تهدید زد، حکومت ریگان با راهپای حمل و نقل سی - ۱۳۰، جیب و جنگ افزار سبک به چاد و در سال ۱۹۸۶، دو فروند هواپیمای اوکس برای دیدوری و گشت به سودان فرستاد. ایالات متحده هنگامی که ساندنیست ها در ماه مارس ۱۹۸۶ به کشورهای کنتر در هندوراس حمله کردند، برای این کشور سلاحهای سنگین، قطعات یدکی و تسلیحات فرستاد.

**فروش اسلحه آمریکایی به کشورهای عضو آسه آن** از ۹۱۶ میلیون دلار در سالهای ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۹، به ۳/۳۷ میلیارد دلار از سال ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۵ یعنی دوره گسترش تعهدات کارتر-ریگان جهش داشته است.

**هر چند واشینگتن با هیچ یک از کشورهای شورای همکاری خلیج فارس اتحاد رسمی ندارد، اما پشتیبانی آمریکا از این گروه علنا نظامی، آشکار است.**

**ارتباطات امنیتی بوجود آمده توسط کارتر و ریگان، در مقایسه با پیمانهای ترومن و آیزنهاور، اتحادهای رنگ باخته ای به نظر می رسد که حتی به زحمت شایسته این نام است.**

## اتحادهای رنگ باخته

به این گوشهها، مساله معنی و مفهوم آنها را به میان می آورد. ایالات متحده واقعا تا چه اندازه متعهد است؟ آیا این روابط را می توان به مفهومی بست که به طور کلی از این اصطلاح مستفاد می شود؟ آیا محتمل است که ترتیبات محدود پاسخگوی نیازهای امنیتی آمریکا در دهه ۱۹۹۰ باشد؟ از گذشته، آیا اینهمه تعهد ضرورت دارد؟ آیا چنین مداخله گسترده ای در جهان سوم، عاقلانه است و آیا درست انجام گرفته؟ سیاست های دولت تاجچه تازه برای خط مشی خارجی ایالات متحده موجد خطر یا هزینه است؟ ارتباطات امنیتی بوجود آمده توسط کارتر-ریگان در مقایسه با پیمانهای ترومن و آیزنهاور، اتحادهای رنگ باخته ای به نظر می رسد که حتی به زحمت شایسته نام است. فقدان پیمانهای رسمی و فراتر سیاسی که لازم می آید این روابط را به پشتیبانی از استقرار دائم نیروهای آمریکایی در بیشتر کشورهای خلیج نگرش بین واشینگتن و شرکای جهان سومی آن، همه حاکی است که سیستم بیشتر یک ائتلاف سست امنیتی است تا یک اتحاد و مسلما بازاندکی حاصل از آن نیز باید تأثیر بر مراتب کمتری داشته باشد.

ولی طبیعت غیر سنتی این علقه ها به معنی عدم تعهد نیست. هر چه باشد، هر چون و چرا نمی پذیرد، بلکه موضوع درجه و اندازه آن در میان است. دولت آمریکا تا به امروز این تصور را ایجاد کرده که واشینگتن در آینده عمل خواهد کرد. وجود تعهد قطعی است، فقط قوت و سودمندی آن جای بحث دارد.

در حالیکه تعهدات ترومن به تجدید توازن قدرت بعد از جنگ دوم جهانی

کمک کرد، تعهدات تازه در قبال جهان سوم، به حکومت ریگان برای نیل به هدف تحکیم و تقویت قدرت جهان آزاد، چندان یاری نداده است. این تعهدات نه تنها از لحاظ ساختار استحکام کمتری دارد، بلکه شرکای کارتر-ریگان در کوتاه مدت به توانائی آمریکا چیز زیادی نمی افزایند. در واقع، بلوک های ساختمانی این سیستم بسیار ضعیف است. روابط جدید در عین حال، حوزه ای را که قدرت آمریکا متعهد به دفاع از آن است، آنهم در روزگار خشکیدن منابع، تاحد زیادی گسترش می دهد.

ارزش تعهدات جاری از لحاظ ژئوپولیتیک هم کمتر از ارزش میثاق های دوران دهه ۱۹۵۰ است. ترتیبات نوین به وضوح از محیط شدن بر دایره نظامی اتحاد شوروی عاجز است، زیرا پیوستگی جغرافیائی پیشین را ندارد. درجائی که امضاء کنندگان آسیائی پیمانهای دوجانبه، سیتو، و سنتو، خط غیر منطقی از ژاپن و آسیای جنوب شرقی و جنوب غربی تا کشورهای ناتو در اروپا، می ساختند، اکنون سوریه مورد حمایت شوروی، افغانستان تحت اشغال اتحاد شوروی و هندوچین زیر کنترل ویتنام، با پایگاههای روسی در دانانگ و خلیج کام ران، قرار دارند. لیکن این اوضاع نامساعد شاید چندان هم تاسف آور نباشد، زیرا افزایش توان دریائی و هوائی شوروی می توانست حتی پیچیده ترین محاصره فیزیکی را خنثی کند. بعلاوه، تبدیل چین از کشوری که خود تحت کنترل بوده، به یک سرب بی مانند استراتژیک، سیاست محدود سازی را بر مراتب کمتر الزامی می سازد.

معهدا اگر این ملاحظات بدان معناست که تعهدات کارتر-ریگان به حد کافی جلو نرفته، ظاهرا سایر ملاحظات نشان می دهند که زیاده از اندازه پیش تاخته است. آیا واشینگتن به قصد دستیابی به حق (استفاده از تسهیلات و غیره) مورد نیاز در کوتاه مدت، برای ابراز قدرت، می بایست به سادگی دامنه وعده های پشتیبانی نامحدود را گسترش دهد؟ آیا ارزش بالقوه دفاع از این متحدان هم طراز منافع کوتاه مدت می باشد؟

اتحادها را باید به منزله وسیله ای برای رسیدن به هدف (امنیت ملی) نگریست، نه فی نفسه به مثابه یک هدف. اما بسیاری از این ترتیبات ظاهرا وسیله ای است برای رسیدن به وسیله و این تردید را به وجود می آورد که وعده حمایت آمریکا، بیش از تعهد متقابلی که موجب این وعده شده است (دسترسی به تسهیلات و غیره) قابل اعتماد باشد.

گسترش پشتیبانی آمریکا از مناطقی که اهمیت ژئو استراتژیک کمتری دارند، بعنوان بهای خدمات عرضه شده، بویژه در درازمدت، تردید آمیز می شود. زیرا همان گونه که سرانجام متفاوت تعهدات ترومن و آیزنهاور نشان می دهد، دیربانی اتحاد به منافع امنیتی مشترک و دیدگاههای سیاسی همانند، بستگی دارد. عدم تشابه فرهنگی و شکستگی بسیاری از نظام های جهان سوم، هر رابطه اتحاد میان غرب و جنوب را پیشاپیش در معرض سستی قرار می دهد. حال این نکته در مورد مناسبات بدون پیمان، بدون حضور نیروهای ایالات متحده، و با اندک منافع ملی مسلم برای آمریکا، تا چه اندازه بیشتر مصداق خواهد داشت؟

غریب آنکه دو جنبه از «روش ریگان در زمینه تعهدات نسبت به جهان سوم، مناسباتی به وجود آورده که در معرض زوال قرار دارد. نخست، تصمیم دولت به تقلیل اثر محدودیت های ایجاد شده توسط کارتر در زمینه انتقال تسلیحات، عدم گسترش سلاح های هسته ای، و سیاست های حقوق بشر، ممکن است مناسبات امنیتی را که با اینهمه زحمت برپا شده، تحت الشعاع قرار دهد. مثلا، نادیده گرفتن نقض حقوق بشر در عهد فریدناند مارکوس، رئیس جمهور پیشین فیلیپین، سبب شد که یک شورش قابل کنترل، به صورت ستیزی جدی رشد کند که بعید نیست روابط امنیتی ایالات متحده با فیلیپین را نابود سازد. کره جنوبی و وزیر هم از لحاظ حقوق بشر در معرض بی ثباتی قرار گرفته اند. از حیث عدم گسترش سلاحهای هسته ای، اخبار مربوط به پیشرفت پاکستان در جهت ساختن بمب اتمی نیز می تواند نشانگر چگونگی انهدام برنامه کمک های آمریکا در کنگره باشد. انتقال جنگ افزار به مقیاس گسترده هم خطرهای مشابهی، خاصه در خاورمیانه، به بردارد، چه در این منطقه افزایش مقدار و پیچیدگی سلاحها این خطر را بیشتر می کند که یکی از وابستگان آمریکا خود را در معرض درگیری جدی ببیند.

دوم، و بنیادی تر اینکه، بسیاری از سیاست های حکومت ریگان، کشورهای در حال توسعه آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین را رمانده است. به خلاف دولت کارتر، به حکومت ریگان بعنوان دولتی مغرض نسبت به آرمان های سنتی جهان سوم، نگریده می شود. این حکومت در کمک های مربوط به توسعه اقتصادی، صرفه جو است، با مؤسسات مالی بین المللی همکاری نمی کند، قرارداد حقوق دریائی را امضاء نکرده، سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی سازمان ملل را ترک گفته، و در مجمع عمومی سازمان ملل، موضع جنگجویانه ای در پیش گرفته است. مهم تر اینکه اغلب در مسائل سیاسی



منطقه‌ای، از قبیل تبعیض نژادی در آفریقای جنوبی و یا تسلیح کنتراها، هوادار طرف غیر ذیحق بنداشته می‌شود. در گرد همانی سال ۱۹۸۶ کشورهای غیر متعهد در زیمبابوه، این سیاست‌ها موجب ارائه طرح اعلامیه‌هایی شامل ۵۴ حمله صریح به ایالات متحده، در مقایسه با فقط ۱۴ مورد در کنفرانس ۱۹۸۰ سران در کوبا، شد.

این نوع نیروهای تجزیه‌کننده هم اکنون در حال تباہ کردن تعهدات تازه عصر کارت - ریگان در خاورمیانه و آسیای جنوب غربی‌اند. در متن درماندگی حکومت آمریکا از پیشبرد روند صلح اعراب و اسرائیل، همسازی نزدیک‌تر ایالات متحده با اسرائیل، مساعی ریگان برای تحکیم پیوند با اعراب میانه رو را به نحو قابل توجهی تضعیف کرده است. حسنی مبارک رئیس جمهور مصر ساختمان پایگاه راس بناس را در سال ۱۹۸۵ لغو کرده و به نحو روز افزون از بابت همکاری سیاسی و نظامی قاهره با واشنگتن، در معرض انتقاد بوده است. پادشاه اردن مکرر کم کاری آمریکا در روند صلح راه عنوان دلیل شکست خود در پیشرفت در مسأله فلسطین ذکر کرده است. هرچند حکومت ریگان همچنان کمک‌های هنگفت در اختیار مصر می‌گذارد و کمک به اردن را بیش از دو برابر افزایش داده، محتمل نیست که این مساعدتهای تسلیحاتی بتواند بر عجز مداوم سیاسی یا لطمه‌ای که ماجرای مک فارلین بر اعتبار آمریکا وارد

به تلاش زده‌اند. با تصاعد هزینه پایگاهها، کاهش مکانهای قابل دسترسی، تضعیف کنترل بر تسهیلات، سیاست گزاران آمریکایی هر چه بیشتر برای دور کردن از مناطق واقعا مهم، به سوی کشورهای حاشیه‌ای روی می‌آورند. اما کم چشم گیر منابع مالی که سوق دهنده تعهدات تازه است، کشور را به زحمت زدن به تأمین هزینه این شبکه دور و دراز می‌سازد و توزیع منابع را فقیرتر می‌کند. در این حال، با فشاری برجسته‌های نظامی مناسبات و غفلت از ملاحظات سیاسی، بی‌ثباتی‌های ذاتی هر پیوند امنیتی با جهان سوم را تشدید می‌نماید. سیستم را بیشتر به سمت بحرانی سوق می‌دهد که ممکن است مستلزم ابطال تعهد باشد. حال از آنجا که این الگوی کلی تشریح و توجیه نشده، بعد نیست که سیاست گزاران در مرحله ایفای تعهد، با بحرانی از نظر حیثیت مواجه گردند.

پیوندهای جدید امنیتی ایالات متحده باید در متن کلی سیاستی قرار داده شود که نه تنها تهدید شوروی بلکه زمینه سیاسی پهناتری را فراهم کند. واشنگتن نباید چشم از این واقعیت برگردد که موضوعش در برابر نگرانی‌های کلی جهان سوم، برخوردارش در امور سیاسی داخلی، و توان مفروض دیپلماسی‌اش در کشمکش‌های منطقه‌ای، از عوامل بسیار مهم در موفقیت تلاشهای دولت در زمینه ایجاد ائتلاف به شمار می‌رود.

■ میدان مانور برای تعیین کنندگان خط مشی آمریکا پیوسته تنگ‌تر میشود و در نتیجه به نحو روز افزون مجبورند که سیاست را با قبول و وعده حمایت، و با تعهدات جدید، تعهدات قدیم را تقویت کنند

■ در متن درماندگی حکومت آمریکا از پیشبرد روند صلح اعراب و اسرائیل همسازی نزدیک‌تر ایالات متحده با اسرائیل، مساعی ریگان برای تحکیم پیوند با اعراب میانه رو را به نحو قابل توجهی تضعیف کرده است.

■ عدم تشابه فرهنگی و شکنندگی بسیاری از نظامهای جهان سوم، هر رابطه اتحاد میان غرب و جنوب را پیشاپیش در معرض سستی قرار می‌دهد.

■ به خلاف دولت کارت، به حکومت ریگان به عنوان دولتی مغرض نسبت به آرمانهای سنتی جهان سوم، نگرسته می‌شود.

■ یک خط مشی چند جانبه می‌تواند فضای میان ابرقدرتها را گسترش داده و اتکاء به نفس را در خارج از حوزه‌های بی‌واسطه نفوذ آنها تشویق کند.

آورده است، غلبه کند.

در واقع، سرخوردگی اعراب که ناشی از به بن بست رسیدن با اسرائیل است، اکنون با آثاری زیانبار در سرتاسر روند سیاسی آمریکا ظنین انداز است. هنگامی که اعراب میانه رو از ایالات متحده به علت حمایت از اسرائیل برخوردار، یا انتقام جویی از تروریست‌های عرب، انتقاد می‌کنند، اتفاق نظر کنکره در مورد اصل فروش اسلحه، که شالوه تعهدات کارت - ریگان است، به خطر می‌افتد. به همین دلیل ریگان ناچار شد در سال ۱۹۸۴ درخواست فروش موشک‌های ضد هوایی استینگر به اردن را بعد از انتقاد تند ملک حسین از ایالات متحده به عنوان یک شریک غیر قابل اتکاء در روند صلح، پس بگیرد. در سال ۱۹۸۶، یک معامله دیگر با اردن لغو شد و معامله با عربستان سعودی در کنگره صورتی خفت بار یافت. هنوز هم معلوم نیست که دولت در مساعی اخیر خود برای فروش جنگ افزار موفق‌تر از گذشته باشد.

لیکن، از آنجا که موج سوم تعهدات آمریکا محصول دو حکومت از بنیاد متفاوت است، شاید بتوان از بسیاری عیوب و کمبودها اجتناب کرد. محتمل نیست که آمریکا به عصر اتحادهای رسمی براساس عقد پیمان بازگردد. کشورهای جهان سوم همچنان نا استوار، و رهبرانشان از ارتباط آشکار با یک ابرقدرت در تشویش‌اند. احتمال چند برابر شدن مشکلات ایجاد باز دارندگی در یک دوره، هنگامی که ابزارهای تعهد کمیاب باشد، وجود دارد، و این امر در مورد مشکلات متجلی ساختن قدرت آمریکا نیز مصداق پیدا می‌کند. ضمناً بر آوردن نیازهای آینده سیاست محدود سازی در جهان سوم از جهت نظامی، دست کم بدون ایجاد احساس «تعهد» نسبت به کشورهای بی‌خدمت لازم را عرضه می‌دارند، نیز دشوار است.

با این ترتیب، ایالات متحده ممکن است در چرخه‌ای با نیروی انحرافی خاص خود، گرفتار آید. کارت و ریگان که هر دو با کاهش قدرت آمریکا روبرو بوده‌اند، به قصد انباشتن قدرت جهان آزاد برای حراست از منافع آمریکا دست

دولت‌های هر دو حزب باید در انتخاب کشوری که آمریکا، مخفیانه به متعهد به دفاع از آن می‌شود، محتاط باشند. به ویژه، سیاست گزاران باید متحدها درجه اول، که منافع مشترک وسیعی با آمریکا دارند و می‌توانند قدرت آن بیفزایند، و یاران درجه دوم، که به ایالات متحده خدمت می‌کنند ولی در عوض میزان حمایتشان اندک است، قائل به تفاوت شوند. ضمناً به عملکرد سیاست داخلی سیستم کارت - ریگان توجه مخصوص باید داشت. تمایل مردم آمریکا به حمایت از هر چیزی، تا اندازه‌ای بستگی به ادعای قبلی آنها از موضوع دارد. این واقعیت که ساختاری موقت بدون تشویش رسمی ایجاد شده، حکومت را از لزوم جلب پشتیبانی عموم بی‌نیاز نمی‌کند. حکومت‌های آینده باید از مبالغه در باره ضرورت‌های امنیتی ایالات متحده اجتناب کنند. تمایل به دادن تعهد درازای بهای «نیازها» امنیتی را می‌توان کاهش داد، به شرط آنکه خود این نیازها با دوراندیشی معین شود.

سرانجام، واشینگتن باید حرکت به سوی یک سیاست امنیتی به دور متعدد الجوانب را آغاز کند. طرز تلقی کارت - ریگان که براساس نگرانی و باختر در مبارزه با شوروی قرار دارد، دو قطبی بودن دنیا را از دید ژئوپولیتیک تشدید می‌کند و مانند اتحاد‌های قبلی بر این فرض مبتنی است که هر کشوری که نه ایالات متحده نباشد، علیه آن - و بی‌طرفی عملی غیر از آن - است. جدا از این واقعیت که ایالات متحده نمی‌تواند تاب مخالفت صدساله را بیاورد و یا از یکصد متحد حمایت کند، چنین سیاستی با بهترین سناریو آمریکا بی‌ممانعتی ندارد. هر چه باشد، نه ایالات متحده، بلکه شوروی است که ایدئولوژی آن در تصور خود یکسان سازی همه کشورها را لازم می‌داند. به عکس، آمریکا به خوبی توان تحمل جوامع و نظام‌های گوناگون را در اختیار صلح بین‌المللی دارد. یک خط مشی متعدد الجوانب می‌تواند فضای ابرقدرتها را گسترش داده و اتکا به نفس را در خارج از حوزه‌های بی‌واسطه نفوذ آنها، تشویق کند.